

نظریه گفتمان و علوم سیاسی

دکتر علی اصغر داوودی*

چکیده

مفهوم گفتمان امروزه در بسیاری از رشته‌ها و رهیافت‌ها از زبان‌شناسی گرفته تا ادبیات، فلسفه و علوم اجتماعی و سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. نظریه گفتمان یکی از نظریات جدید و تأثیرگذار در عرصه علوم سیاسی است. جامعه‌شناسان و علمای سیاست طی دهه‌های اخیر به شکل گسترده‌ای از این نظریه در تحلیل پدیده‌ها و ساختارهای اجتماعی و سیاسی بهره برده‌اند. از این رو، می‌توان آن را یکی از نظریات غالب در حوزه روش‌شناسی در «عصر فرامدرن» به حساب آورد. بدین جهت، شناخت پدیدارشناسانه این نظریه و پرداختن به زوایای مختلف آن می‌تواند ما را در فهم بهتر تحلیل‌های گفتمانی پدیده‌های سیاسی و اجتماعی یاری نماید. نوشتار حاضر درصدد است تا به بررسی پیشینه تاریخی، آبشخورهای فکری، مبانی معرفتی این نظریه، قدرت و توانمندی آن در تحلیل پدیده‌های سیاسی و اجتماعی و نیز نقدهای وارد بر آن بپردازد.

کلیدواژه‌ها

تحلیل گفتمان، قدرت، توسعه، مفصل بندی، ضدیت و غیریت، استیلا، نقد نظریه گفتمان.

* عضو هیات علمی و استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

مقدمه

گفتمان به مفهوم مجموعه‌ای از قواعد، ضوابط و معانی در قالب نظام ساختارمند معرفتی در یک زمینه زبانی است که بر تمام جوانب حیات اجتماعی اثر می‌گذارد و بازیگران از طریق آن جهان را درک و فهم می‌کنند. در واقع، گفتمان نوعی ارتباط یا مفاهمه زبانی است که شکل آن را اهداف اجتماعی‌اش تعیین می‌کند (مک دانل، ۱۳۸۰: ۶۹) و عمل برخاسته از آن، سخن سامان یافته و معنای جهان اجتماعی را به نمایش می‌گذارد و بر می‌سازد.

تحلیل گفتمان به مجموعه‌ای بی‌طرف از ابزارهای روش‌شناسی برای تحلیل کلام‌ها، نوشته‌ها، مصاحبه‌ها، مباحثات و غیره اشاره دارد. مثلاً تحلیل‌گران به بررسی ابعاد مختلف مباحثات مانند آغاز و پایان آنها، چگونگی معرفی، تداوم و تحول موضوعات، چگونگی نقل قول در مباحثات توسط مردم، چگونگی به نوبت سخن گفتن و غیره می‌پردازد. در اینجا مفهوم گفتمان، متنی یا زبانی^۱ است و تمرکز تحلیلی آن محدود به بخش‌های کوچکی از کلام یا نوشته می‌باشد. اما در مقابل، برای تحلیل‌گران گفتمان انتقادی^۲، مانند میشل فوکو^۳، «صورتبندی‌های گفتمانی^۴» به مجموعه‌های عادی ایده‌ها و مفاهیمی که مدعی تولید دانش در مورد جهان هستند، اشاره دارند. مثلاً فوکو در تبیین تاریخی گفتمان‌های علمی، تلاش می‌کند تا نظم‌های گفتمان زیرین آنها را مشخص ساخته و تولید و تحول آنها را با فرایندهای وسیع‌تر سیاسی و اجتماعی که جزئی از آنهاست، مرتبط سازد (هواری، ۱۳۷۸).

نوشتار حاضر درصدد است تا به بررسی پیشینه تاریخی، آبخورهای فکری، مبانی معرفتی این نظریه، قدرت و توانمندی آن در تحلیل پدیده‌های سیاسی و اجتماعی و نیز نقدهای وارد بر آن بپردازد.

۱- Linguistic

۲- Critical Discourse

۳- Michel Foucault

۴- Discursive Formation

گفتار اول: بشخور فکری نظریه گفتمان

نظریه گفتمان از نحله‌های فکری گوناگونی تغذیه شده است که مهمترین آنها عبارتند از: زبان‌شناسی ساخت‌گرا، مردم‌شناسی ساخت‌گرا و فراساخت‌گرائی.

الف) زبان‌شناسی ساخت‌گرا

سرآغاز نظریه گفتمان به فردیناند دوسوسور^۱ زبان‌شناس سویسی برمی‌گردد که با تأکید بر توجیه هر تحلیل بر مبنای ساختار و مناسبات اجزای درونی آن، بحث زبان به مثابه نظامی از اصطلاحات مرتبط بدون ارجاع به زمان را پیش کشید و خصلت «در زمانی» و متحول آن را امر فرعی معرفی نمود. از نظر دوسوسور زبان به مثابه نظام نشانه‌ها در برگیرنده قواعد ضروری می‌باشد که گوینده با دیگران به واسطه آنها ارتباط معنادار پیدا می‌کند و به آن وفادار می‌ماند. از نظر دوسوسور ساخت زبان به مثابه یک سیستم، شبکه‌ای از نشانه‌ها است که هر یک به دیگری معنی می‌دهد و دالّ و مدلول را بهم مربوط می‌کند. وی بر این نکته تأکید می‌ورزد که «زبان» متفاوت از «گفتار» است، چرا که زبان «امری اجتماعی» و گفتار «عملی فردی» می‌باشد (دوسوسور، ۱۳۷۸: ۳۱). وی برای ساخت زبان اهمیت کانونی قایل گردیده و گفتار را به دلیل رخنه سلیقه‌ها و اشتباهات افراد مهم نمی‌انگارد. به همین جهت، عنصر اصلی زبان در ساخت‌گرایی دوسوسور نشانه‌هایی هستند که دالّ و مدلول را با وجود اینکه هیچ رابطه پیشاقراردادی و طبیعی میان آنها وجود ندارد، در قالب یک نظام معنایی خاص بهم مرتبط می‌کند. بنابراین، رابطه دالّ و مدلول اختیاری و اتفاقی است (سجودی، ۱۳۷۰: ۲۱). هویت و معنای هر نشانه با دالّ در زبان نه به احاله در جهان اشیاء در خارج، بلکه در تمایز با نشانه‌های دیگر در درون یک «نظام معنایی» معنا پیدا می‌کند. به‌عنوان مثال مفهوم «پدر» در تمایز با «مادر»، «برادر»، «خواهر» و غیره درک می‌شود (دوسوسور، ۱۳۷۸: ۱۲۶). دوسوسور زبان را به بازی شطرنج تشبیه می‌کند که هر نشانه هویت و ارزش خود را در ارتباط با دیگری در قالب یک «نظام قواعد» بدست می‌آورد (آسابرگر، ۱۳۷۹: ۳۳). با این شباهت، یک دالّ یا کلمه زمانی واجد هویت و معنا می‌شود که در چارچوب نظام معنایی خاص خودش قرار بگیرد. به همین

۱- Ferdinand De Saussur

جهت، رابطه نشانه و کاربرد در نظریه دوسوسور علاوه بر اینکه اساسی پنداشته می‌شود، فرازمانی نیز تلقی می‌گردد.

ب) مردم‌شناسی ساخت‌گرا

لئو اشتراوس^۱ مردم‌شناس آلمانی نیز با اتکاء به پارادایم دوسوسور، تحلیل ساختاری وی را وارد علوم اجتماعی نمود و ساختارهای عمیق و غیر آگاهانه در زبان، اسطوره‌ها و نظام طبقه‌بندی شده و تمایزگذاری مانند توت‌م‌گرایی، آداب، رسوم و مدل‌های لباس را کلیات صوری^۲ می‌دانست که اعمال و کنش‌های متناسب با خود را بوجود می‌آورند. اشتراوس تأکید کرده است که عناصر نامتغییری در میان اختلافات ظاهری وجود دارند که با رویکرد ساخت‌گرایانه می‌توان آنها را یافت (اشتراوس، ۱۳۸۰: ۷). گسترش ساخت‌گرایی با وجود اینکه حوزه‌های علمی و فلسفی را متوجه خود ساخته بود^۳، برخی از متفکران مارکسیست را نیز تحت تأثیر جاذبه‌اش قرار داد، از جمله لوئی آلتوسر^۴ فیلسوف فرانسوی را می‌توان نام برد که با ترکیب مارکسیسم و ساخت‌گرایی، بر نظریه‌های گفتمان بویژه «فهم سوژه» تأثیر گذاشته است. از نظر آلتوسر ساختارهای ایدئولوژیک همواره بر سوژه سایه افکنده، هویت آن را در چنبر گرفته و استقلال آن را سلب کرده است. آلتوسر تصریح می‌کند که ایدئولوژی فرد را در موقعیت‌های ویژه قرار می‌دهد و کنش‌های خاص ناشی از این موقعیت‌ها نیز از جانب افراد انتظار می‌رود. تأکید ساخت‌گرایی بر اولویت ساخت‌ها و خصلت بسته، تثبیت شده و خود تعیین‌بخش آنها و نیز انکار تاریخمندی ساخت‌ها و خصلت محافظه‌کارانه ساخت‌گرایی، زمینه این را فراهم کرد که به حاشیه برود و جای خود را به قرائت‌های فراساخت‌گرایانه بسپارد.

۱- Leo Strauss

۲- Universal Formal

۳- ارنستو لاکلاو و چانتال موفه نیز گفتمان را از حوزه فرهنگ و فلسفه به جامعه و سیاست بسط دادند.

۴- Louis Althusser

ج) فراساخت‌گرایی

ژاک دریدا^۱ ساخت‌گرایی دوسوسوری را مورد نقد و چالش قرار داد و با ارائه نگاه پس‌ساخت‌گرایانه، جستار شالوده‌شکنی^۲ را به عنوان مهمترین مفهوم در حوزه‌های فکری-اجتماعی مطرح نمود. شالوده‌شکنی دریدا که «بهم ریختن متن» را در کانون توجه خود قرار داده است، در پی شکستن مرزها، محدودیت‌ها و کشف قلمرو ناشناخته معانی و مفاهیم می‌باشد (ضمیران، ۱۳۷۹: ۷). دریدا با این طرح خود، با وجود اینکه بر تعلیق آکید انطباق ذهن و معنا تأکید دارد، فرق‌گذاری‌ها و سنت دوگانه‌انگار که رابطه جدی با خواست قدرت دارند را نیز مورد پرسش قرار داده، درهم می‌شکند و نشان می‌دهد چگونه گفتمان‌های استعلایی از درون آسیب‌پذیر «موجودیت» و «هویت» خود را مدیون «غیریت» و تقابل با دیگری هستند (حقیقی، ۱۳۸۲: ۲۷۲).

دریدا نظریه دوسوسور در مورد رجحان گفتار بر نوشتار را همچون تمایزات دوگانه در اندیشه غربی، مورد تردید قرار می‌دهد و تأکید می‌کند که این «غیرسازی» و «ثانویت‌پردازی» که نوعی سلسله مراتب اولویت منطق بر زبان را نشان می‌دهد، باید واژگون شده و جایش را به «تفاوت» بسپارد (ضمیران، ۱۳۸۲: ۷۳). در نظریه دریدا گفتمان‌ها نظام‌های زبانی ناتمام معطوف به نشر معانی متکثر و تأویل‌پذیر بی‌پایان‌اند که توسط نمایش و بازی تمایزات تولید می‌شوند، نقش واسطه را برای فهم ما از جهان ایفاء می‌کنند و تجربه ما را از جهان سامان می‌دهند. اما با وجود این واقعیت، به جهت اینکه نشانه‌ها واجد ابعاد تاریخی و وابسته به موقعیت و متن هستند، گفتمان‌ها برای بازنمایی جهان با محدودیت‌هایی نیز مواجه می‌باشند. به همین دلیل، نظام زبانی نمی‌تواند هویت نشانه‌ها و همچنین روابط میان نظریه‌ها، کلمات و اشیاء را تثبیت نماید. بنابراین، تثبیت کامل معنا و رسیدن به یک نظام بسته گفتمانی امکان‌پذیر نیست و غلبه بر آن نیز متحمل‌الوقوع به نظر نمی‌رسد، زیرا «شالوده‌شکنی همیشه معطوف به سوی وجوه استعاری و کنایی گفتمان است و طرح‌واره زبان را چیزی جز یک بازی نمی‌داند» (نوریس، ۱۳۸۵: ۱۱۵). در اندیشه‌های دریدا مفهوم سوژه انسانی کمرنگ به نظر

۱- Jacques Derrida

۲- شالوده‌شکنی روش قرائت متن است که هدف آن متزلزل کردن «کانون» یا «مرکز» متن بر پایه عناصر معناشناختی «پیرامون» آن می‌باشد.

می‌رسد، زیرا در قلمرو ساخت‌های موجود از جمله «زبان» عمل می‌کند، چون «انسان نه مالک زبان، بلکه به آن تعلق دارد» (پالمر، ۱۳۸۲: ۶۶). در واقع، انسان زبان را برای فهم جهان به کار نمی‌گیرد، بلکه «زبان» فهم انسان را شکل می‌دهد و یا به قول هایدگر^۱: «انسان سخن نمی‌گوید، بلکه خود زبان سخن می‌گوید» (پین، ۱۳۸۰: ۲۲۲).

اندیشمند دیگری که تحول چشمگیری در مفهوم گفتمان پدید آورد میشل فوکو فیلسوف فراساخت‌گرای فرانسوی است. از نظر فوکو بدین جهت که گفتمان از تعداد محدودی گزاره‌ها تشکیل شده که می‌توان برای ظهور آنها شرایط خاصی تعریف نمود، مفهوم گفتمان را باید در کالبد دیرینه‌شناسی^۲ و تبارشناسی^۳ مورد بحث و تحلیل قرار داد. گفتمان از نظرگاه فوکو هیچگاه ابدی و آرمانی نیست، بلکه از همان آغاز تاریخی و زمانمند و همچنین مجسم‌کننده معنا و ارتباط اجتماعی و شکل‌دهنده ذهنیت و ارتباط اجتماعی-سیاسی (قدرت) می‌باشد. گفتمان از نظر فوکو عبارتست از: تفاوت میان آنچه می‌توان در یک دوره معین (طبق قواعد دستوری و منطقی) به صورت درست گفت، و آنچه در واقع گفته می‌شود که با وجود جلب توجه ما به سوی گستردگی ظرفیت نظام زبان، مشکل نادیده گرفته شدن امکانات آن به دلیل دست و پا گیر بودن قواعد دستوری را نیز بر ملا می‌کند. گفتمان از نظر فوکو همان چیزی است که میان دو حوزه «قید و بندهای زبان» و «امکانات ارتباطی نهفته در آن» رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، میدان عمل گفتمان در یک لحظه معین همانا تفاوت بین این دو است. این میدان نشان‌دهنده کردارهای خاصی می‌باشد که متعلق به نظامی است که در ساختمان زبان وجود دارد و نه متعلق به برداشت صوری از آن. یعنی چیزی است که هر دوی آنها را در بر می‌گیرد.

از نظر فوکو گفتمان همیشه بخشی از شرایط تاریخی مرتبط با کارکرد قدرت و دانش می‌باشد. این ویژگی مبین این امر است که گفتمان‌ها به مثابه عمل‌هایی هستند که نقش ایفاء می‌کنند و به طور سیستماتیک موضوعاتی را شکل می‌دهند، که خود سخن می‌گویند. به گمان

۱ - Heidegger

۲ - Archeology شیوه تحلیل قواعد نهفته و ناآگاهانه تشکیل گفتمان‌های انسانی است.

۳ - Genealogy شیوه تحلیل منشأ گفتمان‌ها، آشکارسازی، تبیین نقش‌ها و نقشه‌های قدرت و سلطه و تعبیرهای نظام‌های گفتمانی است.

فوکو گفتمان‌ها درباره موضوعات سخن نمی‌گویند و هویت موضوعات را تعیین نمی‌کنند، بلکه سازنده موضوعاتند و در فرایند این سازندگی مداخله خود را پنهان می‌کنند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۱). پارادایم فوکویی نقش «زبان» را به مثابه «امر اجتماعی»، در بازنمایی و ایجاد واقعیت اجتماعی مهم می‌انگارد. وی تأکید می‌نماید که گفتمان به کاربرد زبان در لابلای روابط و فرآیندهای اجتماعی محصور گردیده و به نحو نظام‌مند، گوناگونی و تنوع بازی‌های آنرا رقم می‌زند و رابطه دیالکتیکی میان ساختار و رخداد را شکل می‌دهد. گفتمان به واسطه ساختار شکل می‌گیرد، اما خود در شکل‌دهی مجدد به ساختارها و بازتولید و تغییر آنها نیز سهم زیادی دارد و در میان شبکه‌ای از ارتباطات اجتماعی - سیاسی (قدرت) تحول می‌پذیرد، زیرا هیچ هستی اجتماعی بدون رابطه قدرت موجودیت نمی‌یابد (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۵۱). از نظر فوکو قدرت در تمامی جامعه جاری است و مستقیماً نقش مولد را ایفاء می‌کند (کوزنزهوی، ۱۳۸۰: ۲۱۸). از دید وی دانش عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته و همگام با اعمال قدرت به پیش می‌رود. در واقع، هر جا قدرت اعمال گردد، دانش نیز تولید می‌شود (Foucault, ۱۹۸۰: ۱۰۰). از این چشم‌انداز، علوم انسانی در داخل شبکه‌ای از روابط قدرت شکل گرفته و در مقابل، خود به پیشبرد تکنولوژی قدرت یاری رسانیده است. فوکو تلاش دارد رابطه تعاملی و دیالکتیکی قدرت و دانش را مورد بحث قرار دهد و همنشینی آن دو را در درون گفتمان تحلیل نماید^۱ (دریفوس، ۱۳۷۶: ۳۱).

تحولات پیش آمده در حوزه تحلیل گفتمان بیانگر این امر است که روش‌شناسی‌های نوین زبان‌شناسی پساسوسوری و هرمنوتیک فوکو بر چرخش استعلایی در فلسفه جدید اتکاء می‌کنند و با عبور از تحلیل معطوف به امور واقع، شرایط امکان آنها را نیز جدی می‌انگارند. فرض بنیادین پساساختارگرایی در رابطه با گفتمان این است که امکان تصور اندیشه و عمل به

۱- در جهان اسلام نیز اندیشمندانی هستند که عقل را تابع استطاعت (قدرت) و دانش را نتیجه عقل می‌دانند مانند ابو عمر بحر جاحظ (متوفای ۲۵۵ ه.ق) و یا ابن خلدون که در باب ششم مقدمه‌اش تصریح نموده که: «آدمی به مقتضای خلافت خدائی به طبیعت رئیس آفریده شده است و همین جستجوی ریاست و تلاش برای تحقق و تثبیت آن موجب عمران و سپس دانش‌ها شده است» (دینانی، ۱۳۸۶: ۷). نصر حامد ابوزید دانشمند معاصر مصری نیز بر رابطه دانش - قدرت تأکید می‌کند. از نظر او «قدرت اساس وجود عقل می‌باشد و عقل نیز منبع شکل‌گیری دانش است» (ابوزید، ۱۹۸۲: ۵۰).

ساخت‌مند شدن حوزه معناداری مرتبط است که قبل از هر بی‌واسطگی عینی^۱ حضور دارد (لاکلاو، ۱۳۷۷: ۳۱). مفهوم حوزه‌های گفتمانی در روش‌شناسی‌های جدید که با برداشت هرمنوتیکی از ساختار متکی می‌باشد، در قلمرو معرفت‌شناسی از سه اصل فراتجدد الهام گرفته است. این اصول عبارتند از:

۱. **نقد فرا-روایت‌ها:** یا آنچه ژان فرانسوا لیوتار^۲ «روایت‌های کلان رهایی‌بخش» بازمانده از دوران روشنگری نامیده است. وی روایت‌های کلان مانند تاریخ‌نگاری هگلی یا مارکسی و یا حتی هابرماسی که پیشرفت‌های ضروری در روند تاریخ را ترسیم می‌کردند و عینیت حقیقت دانش جهانشمول و عقلانیت واحدی را به همگان و همه جا تحمیل می‌نمودند، مورد جرح و نقد قرار می‌دهد. وی قطعیت و کلیت دوران روشنگری را که منجر به جزمیت و سلطه مفهومی گردیده‌اند، زمینه‌ساز یکسان‌نگاری توتالیتری و نافی آزادی می‌داند و برای پشت سرگذاری آنها بحث قداست‌زدایی و فروپاشی حجیت و مرجعیت مدرن را مطرح می‌کند. از نظر لیوتار با جنگ تمام عیار علیه هرگونه کلیت است که برای فهم‌های تاریخ‌مند و فاقد مرکزیت گفتمانی بسترسازی می‌شود و جای سلطه روایت‌های بزرگ را تنوع پلورالیستی می‌گیرد. بنابراین، همه چیزهایی که دارای شالوده و ساختار واحد به حساب می‌آیند، چندگانه، متکثر و واجد افق‌های متفاوت می‌شوند (لیوتار، ۱۳۸۰: ۵۳).

۲. **نقد بنیادگرایی:**^۳ یا آنچه ریچارد رورتی^۴ نئوپراگماتیست آمریکائی آن را بنیادهای نهائی دو قلمرو جداگانه «واقعیت - اندیشه» می‌نامد. به گمان رورتی فلسفه غرب برای جستجو در بنیادهای نهایی از افلاطون تا کانت و از هگل تا هابرماس دو قلمرو جداگانه «واقعیت - اندیشه» را مفروض گرفته و چنین می‌پندارد که اندیشه‌های ما در تطابق تام با جهان «واقع» قرار دارند. رورتی با نقد نظریه‌های رنه دکارت، جان لاک و کانت درباره ذهن و تصورات ذهنی به عنوان مبنای دانش، عقیده دارد که اینگونه بنیادگرایی بر حقایق فرازمانی در اندیشه مدرن که تاکنون نیز بر دیدگاه‌های غربی سایه افکنده و برای «ابدی کردن نوعی بازی زبانی» تلاش می‌کند،

۱- Factual Immediacy

۲- Jean Francois Lyotard

۳- Foundationalism

۴- Richard Rorty

تاریخ‌مندی و تحول‌پذیری دانش و استدلال‌های ما را انکار می‌کند. رورتنی تأکید می‌کند که باید تاریخ‌مندی و محتمل‌الوقوع بودن «خودیت»، زبان و جامعه را جدی بگیریم و از دیدگاه فراتاریخی اجتناب نمائیم، زیرا چیزهائی که گمان می‌شد برای نسلی لازم و ضروری هستند، ممکن است برای نسل دیگر تصادفی و غیر ضروری باشند. به همین جهت، ثبوت و محدودیت طبیعی وجود ندارد (Rorty, ۱۹۸۰: ۱۰).

۳. نقد جوهرگرایی^۱: یا آنچه که ژاک دریدا مشکلات و دشواری برای تعیین ویژگی‌های جوهری مفاهیم و موضوعات، بویژه در قلمرو امر اجتماعی، توصیف می‌کند. نقد دریدا از متافیزیک غربی نشان از ناممکن بودن تعیین جوهر اشیاء و قطعی و تثبیت کردن کامل هویت کلمات و موضوعات است. دریدا در برابر جوهرگرایان مسأله هویت را با توجه به چند معنایی (اجمال) مفاهیم و کلمات و نیز «بازی تمایزها» مورد بررسی قرار می‌دهد. او استدلال می‌کند که هیچ معنای طبیعی و مادی و یا تام و غیر قابل تأویل وجود ندارد. هویت تنها از طریق پنهان کردن و انکار تدریجی احتمالات معنایی و حذف تفاوت‌ها خود را نمایان می‌کند.

دریدا تأکید می‌کند که ظهور هویت‌ها نتیجه انکار و ابرام‌های متوالی است که هرگز تام و تمام نمی‌باشند و قلمرو معنایی آنها نه تنها بسته نیستند، که وضعیت شکننده دارند و همواره، هم از جانب معانی مغفول واقع می‌شوند و هم از جانب هویت‌های رقیب مورد تهدید قرار می‌گیرند (Worth, ۱۹۹۶: ۴۹). از نظر دریدا تلاش برای بستن و محدود کردن متون و استدلال‌های فلسفی، که در واقع تلاش برای تعیین جوهر اشیاء است، اغلب با شکست مواجه می‌شود. بدین علت که ابهامات و اموری که نمی‌توان در مورد آنها تصمیم قطعی گرفت وجود دارند که از تثبیت نهائی ممانعت کرده و تمایزات مطلق را نامشخص می‌کنند.

نقد‌های سه گانه فوق حاکی از این امرند که گفتمان نه تنها تحول‌پذیر و دارای بعد تاریخیست، بلکه فاقد خصایص روایت‌های کلان جوهرگرا و بنیادگرا نیز هست. به همین جهت گفتمان پدیداری است لبریز از معانی که نه تنها باور به حقایق دیدار انگارانه افلاطونی را بر نمی‌تابد، بلکه توافق از طریق تعامل‌های زبانی اجتماعی زمانمند در قالب قدرت نرم و فراگیر فوکویی (نه قدرت سخت و خشن وبری) را مورد تأکید قرار می‌دهد. بنابراین می‌توان گفت:

۱- Essentialism

۲- Play of Differences

- در هر گفتمانی حقیقتی نهفته است، اما هیچ گفتمانی واجد تمامی حقیقت نیست.
- هیچ گفتمانی خنثی، بی طرف و فاقد بار ایدئولوژیک نمی‌باشد.
- معناها در قالب گفتمان به همان اندازه که از متن^۱ ناشی می‌شود، از بافت^۲ و یا زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی نیز تأثیر می‌پذیرد.
- هر متن گفتمانی در شرایط و موقعیت خاصی تولید می‌شود. از این رو، برای فهم آنها باید امتزاج افق‌های مؤلف و مفسر را جدی انگاشت.
- هر متن گفتمانی به یک منبع قدرت و یا اقتدار (نه لزوماً سیاسی) مرتبط است.
- گفتمان سطوح و ابعاد متعدد دارد، توقف در یک نوع و یک سطح گفتمانی، بازی‌های زبانی (هادنسون، ۱۳۷۸: ۹۹) و تعاملات اجتماعی - فرهنگی را با بن بست روبرو می‌کند و فرایند فهم را دشوار و ناخوشایند می‌سازد.
- ویژگی‌های فوق نشان‌دهنده این امرند که:
- ۱- نوعی رابطه دیالکتیکی و پیچیده میان عوامل گوناگون خلق گفتمان وجود دارد.
 - ۲- جریان تولید گفتمان دارای ساختاری عمیق و پیچیده است.
 - ۳- گفتمان در خلا شکل نمی‌گیرد، بلکه تحت تأثیر بافت متن (واحد‌های زبانی، محیط بلافصل کل نظام زبانی) و بافت موقعیتی (عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و معرفتی) تکوین می‌یابد.
 - ۴- گفتمان در قالب موقعیت و شرایط خاص تولید کننده آن شکل می‌گیرد.
 - ۵- گفتمان واجد بی‌ثباتی معنا می‌باشد، به جهت اینکه هرگز کامل نیست و هیچ وقت به صورت اتم و اکمل درک نمی‌شود.
 - ۶- به جهت اینکه متن گفتمان به موقعیت خاص وابسته می‌باشد، دارای بار ایدئولوژیک است. این امر ممکن است ناآگاهانه و غیرعامدانه باشد.
 - ۷- گفتمان هویت دائمی و از پیش تعیین شده ندارد، هویت‌ها را گفتمان‌ها ایجاد می‌کنند و شکل‌گیری گفتمان مقدم بر هویت است. به همین جهت، هویت‌ها به مثابه موقعیت‌هایی در درون گفتمان‌ها، به فرد یا گروه اعطاء می‌شوند.

۱- Text

۲- Context

با استنتاج از موارد بالا دریافته می‌شود که: اولاً، گفتمان دارای کلیتی است که در گام اول خود بدان وابسته می‌باشد. در داخل آن مجموعه عناصری وجود دارند که نه تنها به یکدیگر مرتبطند، بلکه کلیتی را می‌سازند که بدان متن یا گفتمان می‌گویند. ثانیاً، متن یا گفتمان به مجموعه‌ای از عوامل بیرونی متکی است، این عوامل هم در پروسه تولید متن مؤثرند و هم در فرایند تفسیر. در واقع، جریان تولید و تفسیر با یکدیگر دارای کنش متقابل‌اند و در نتیجه یکدیگر را متأثر می‌سازند. ثالثاً، بافت گفتمان و فرایند تفسیر آن متأثر از شرایط اجتماعی و وضعیت تاریخی خاص می‌باشند (آسابرگر، ۱۳۷۹: ۳). به همین جهت، برای تحلیل انتقادی باید «گفتمان به مثابه تعامل بین فرایند تولید و تفسیر متن» و «گفتمان به مثابه زمینه» را در چارچوب عوامل اجتماعی (رابطه قدرت در سطوح گوناگون)، ایدئولوژی (عناصری از دانش زمینه‌ای مورد استفاده) و تأثیر آن (در خدمت روابط موجود قدرت است یا در جهت دگرگون ساختن آن عمل می‌کند؟) توصیف، تفسیر و تبیین نمود. در غیر این صورت، در چنگ حقیقت محوری کلیشه‌ای و استعلاگرایی جزمی که عوامل اساسی انسداد طلبی و تحول‌ناپذیری‌اند گرفتار خواهیم ماند.

گفتار دوم: گفتمان و علوم سیاسی

جذابیت جستارهای جدید مربوط به گفتمان در این امر نهفته است که نظریه‌های زبان‌شناسی را از حوزه فرهنگ و فلسفه وارد حوزه‌های علوم اجتماعی نموده و نگرش‌های بحث‌برانگیز مبنی بر ایجاد، کارکرد و دگرگونی اندیشه‌ها به مثابه «گفتمان» که سازنده معانی و فعالیت‌های اجتماعی هستند را شکل داده است. بر اساس این منطق، معانی کلمات، اشیاء و اعمال اجتماعی در صورتی آشکار می‌شوند که در قلمرو گفتمان قرار گیرند و جذب صورتبندی آن گردند. نظریه‌های جدید مربوط به گفتمان برای فهم و تحلیل مباحث اجتماعی مفاهیمی اساسی را مطرح می‌کنند که به اختصار به آنها می‌پردازیم.

الف) مفصل‌بندی^۱

یکی از ویژگی‌های مهم گفتمان، نفی «ذات‌گرایی» و «ربطی بودن هویت‌ها» است. با توجه به همین ویژگی، معنای اجتماعی کلمات، گفتار، اعمال و نهادها همه در رابطه با زمینه کلی فهمیده می‌شوند که هر کدام از آنها جزئی از آن را شکل می‌دهند و زمینه همنشینی زنجیره‌ای میان آنها را فراهم می‌کنند (Jorgensen & Philips, ۲۰۰۲:۴۹). بنابراین، هر معنا در رابطه با مجموعه اعمالی شکل می‌گیرد و هر عملی در رابطه با گفتمان خاصی به فهم در می‌آید. به همین دلیل، ما در صورتی قادر به فهم، تبیین و ارزیابی فرایندهای اجتماعی خواهیم بود که ظرفیت توصیف، عمل و ارزیابی گفتمانی که عمل در درون آن رخ داده است را داشته باشیم.

نظریه ربطی بودن هویت‌ها و فرض ضدیت‌های اجتماعی گفتمان، تأکید می‌کند که گفتمان تنها انعکاس ساده جریان‌ها و تحولاتی که در بخش‌های خاص جامعه نظیر اقتصاد و غیره رخ می‌دهد نیست، بلکه بیشتر به یکپارچه کردن عناصر و اعمال بخش‌های گوناگون جامعه می‌پردازد که در واقع، نوعی «مفصل‌بندی» را به نمایش می‌گذارد. مفصل‌بندی ناظر به اعمال اجتماعی است که عناصر مختلف را به هم پیوند می‌زند و آنها را در درون یک هویت جدید وحدت بخشیده و حتی از خصوصیت هژمونیک برخوردار می‌کند (حقیقی، ۱۳۸۲: ۲۱۸).

ب) ضدیت و غیریت^۲

ایجاد غیریت و فرض ضدیت‌های اجتماعی از سه جهت برای نظریه گفتمان واجد اهمیت است: نخست اینکه، احداث یک نسبت متضاد و خصمانه که به تولید یک «غیر» یا «دیگر» منجر می‌شود، برای تأسیس مرزهای گفتمان ضروری است. دوم اینکه، تأسیس روابط و مرزهای تضادآمیز برای تثبیت بخشی از هویت صورت‌بندی‌های گفتمانی و کارگزاران اجتماعی، امری محوری است سوم اینکه، تجربه ضدیت نمونه‌ای است که حدوثی بودن هویت را نشان می‌دهد (هوارت، ۱۳۷۸: ۱۶۱).

۱- Articulation

۲- Otherness

ضدیت‌ها در نظریه گفتمان به این دلیل رخ می‌دهد که هویت کامل، دائمی و اثباتی برای کارگزاران و گروه‌های اجتماعی غیر ممکن به نظر می‌رسد. زیرا حضور «غیر» در یک رابطه تضادآمیز مانع دستیابی یا تحقق «هویت» توسط «خودی» می‌گردد. ساخت‌سازی و شالوده‌شکنی جریان‌های متقابل و متعاملی است که در شکل‌گیری فرآیند گفتمان نقش بازی می‌کند و «منطق تمایز^۱» را برجسته می‌سازد. با توجه به این ویژگی، گفتمان همواره در یک میدانی قرار دارد که در آن منازعه و مبارزه بر سر تعیین «معنا» در جریان است. وجود میدان گفتمانی و ضدیت بدین معناست که «هویت یک گفتمان» دائماً در معرض تهدید است و در برابر ضد خود قرار دارد.

ج) استیلا^۲

در نظریه گفتمان تلاش برای استیلا و تأسیس سلطه در قلمرو اجتماعی از اهمیت فراوانی برخوردار است. سلطه هنگامی انجام می‌گیرد که یک طرح یا نیروی اجتماعی قادر می‌شود قواعد و معانی را در صورت‌بندی اجتماعی خاص تعیین و یکدست نماید. مفهوم سلطه این جذب را که چه کسی مسلط می‌شود، همواره در بطن خود دارد و در همین چارچوب است که «قدرت» تصمیم می‌گیرد کدام معانی را در «جهان حیاتی» تولید کند و کدام مفاهیم «غیر» را مطرود اعلام نماید. دستگاه‌های سلطه نوع خاصی از عمل مفصل‌بندی شده‌اند که در درون آنها قواعد مسلطی که هویت گفتمانی و صورت‌بندی اجتماعی ساخته می‌شوند، تعیین می‌گردند. در واقع، شکل‌گیری هر هویت و هر جامعه محصول جاذبه‌های سلطه است.

د) امکانیت^۳

بحث امکانیت در قلمرو گفتمان به ممکن بودن صورت‌بندی‌ها و روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که از یک طرف لزوم تمامیت و قطعیت را نفی می‌کند و از جانب دیگر، تعیین‌شدگی ساختارها را مورد تأیید قرار نمی‌دهد. امکانیت گفتمان بر این نکته تأکید می‌کند که هیچ

۱- The Logic of Difference

۲- Hegemony

۳- Contingency

گفتمان تام و تمام و واجد هویت تثبیت شده وجود ندارد و همواره غیریت و خصومت، هویت‌ها و گفتمان‌ها را تهدید می‌کند. از این رو، همه چیز در حوزه امکان قرار می‌گیرد. بنابراین، ممکن دیدن پدیدارها و گفتمان‌ها برخاسته از عدم امکان تثبیت نهائی و وجود «غیر» می‌باشد که همواره در هویت‌های موجود سیالیت و تغییرات ایجاد می‌کند. به همین جهت، گفتمان واجد قابلیت «گشودگی» است و ثبات دائمی ندارد. یک مفصل‌بندی هژمونیک گفتمانی برای مدتی جامعه را به گونه نسبی تثبیت می‌کند، ولی همواره دوره‌هایی از بحران‌های ارگانیک وجود دارند که در آنها مفصل‌بندی هژمونیک و یا گفتمان‌های مسلط تضعیف شده و در پی آن تعداد فزاینده‌ای از عناصر اجتماعی به دال‌های شناور تبدیل شده و در معرض گفتمان‌های جدید قرار می‌گیرند. امکانیت گفتمان اشاره به این امر دارد که هیچ نیروی اجتماعی نمی‌تواند برتری هژمونیک خود را به گونه کامل و دائم تثبیت نماید. بنابراین، همواره شکل‌گیری صورت‌های اجتماعی، غیردائمی و در حال تحول‌اند.

ه) قدرت

گفتمان علاوه بر اینکه با دانش همبستگی نزدیکی دارد، با قدرت نیز دارای پیوند ناگسستنی است. مراد از قدرت در نظریه‌های جدیدی گفتمان صرف جنبه‌های سخت به معنای توانائی برای اجبار تلقی نمی‌شود، بلکه مجموعه پیچیده و شبکه‌ای از رابطه‌هایی است که در آن تمامی شرکت‌کنندگان سهم می‌گیرند (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۳۰۷). رابطه گفتمان - قدرت آنگونه که مطرح شد، از مفاهیم کلاسیک محدودیت، نفی و اجبار عبور می‌کند و بر تمامی ابعاد هدایت به سوی امکانات رفتاری و نظم بخشیدن به نتایج حاصله ممکن اتکاء می‌نماید (حقیقی، ۱۳۸۲: ۱۹۹). در واقع، قدرت مجموعه روابط پیچیده و درهم تنیده شده میان نیروهاست که در قالب آن، برخی اعمال به واسطه اعمال دیگر وادار به تغییر می‌شوند (تایشمن و وایت، ۱۳۷۵: ۱۰۹). در نظریه‌های جدید گفتمان، قدرت فقط جنبه سلبی (سرکوب) ندارد، بلکه واجد نقش ایجابی و ایجادنی نیز هست. از این نظر، قدرت تنها سرکوب نمی‌کند، نظارت می‌نماید، بر می‌انگیزد، خلق می‌کند، موقعیت‌سازی و بستر آرائی می‌نماید و انسان‌هایی که در آن موقعیت قرار می‌گیرند به خودی خود عمل می‌کنند. در واقع، قدرت روح حاکم بر اعمال و اندیشه

انسان بوده و نقش آن کاملاً پنهان و ناخودآگاه است که از طریق کنترل و هدایت درونی ایفاء می‌شود (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹: ۲۶).

پارادایم فوکویی گفتمان بر این نکته تأکید می‌کند که هویت‌ها در پناه قدرت شکل می‌گیرند و در برابر رقیب، خود را تثبیت می‌کنند. بنابراین، هرگونه عینیت در توأم بودن با قدرت قابل فهم است و در غیاب آن گفتمان شکل نخواهد گرفت و معنائی را تولید نخواهد کرد. به همین دلیل، در پس هر گفتمان اراده معطوف به قدرت نهفته است که در میان «کثرت روابط نیروها» برای تولید «رژیم حقیقت» خاص خود، به بازی می‌پردازد (Jorgensen & Philips, ۲۰۰۲: ۴۸).

و) بی‌قراری

مفهوم بی‌قراری و تزلزل از مفاهیم مهم نظریه گفتمان در حوزه علوم اجتماعی است. گفتمان‌ها علی‌رغم هسته مرکزی و احکام ریشه‌ای‌شان، به دلیل وجود رقیب از یک سو و قرار گرفتن سوبه‌های منطقی‌شان در سبد تعلقات و گرایش‌ها (لاکاتوش، ۱۳۷۴: ۱۰۳) از سوی دیگر، مشمول عدم ثبات معنائی و صیروریت شکلی و ماهوی می‌باشند. گفتمان‌ها از یک سو هویت‌های موجود را تهدید می‌کنند، و از سوی دیگر مبنایی هستند برای شکل‌گیری هویت‌های جدید. به همین جهت، با وجود اینکه در اطراف یک دال مرکزی شکل می‌گیرند، اما در تناسب با پیچیدگی و تکثر واقعیت‌های اجتماعی و ساختارهای قدرت، تمایلات و بی‌قراری‌هایشان را نیز به نمایش می‌گذارند. با این اوصاف، دریافته می‌شود که «بی‌قراری» در گفتمان زمینه ظهور سوژه‌ها و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌کند و افول ساخت عینیت یافته را نشان می‌دهد.

ی) وجه اسطوره‌ای و استعاری

گفتمان‌ها به دلیل بی‌قراری‌های ساختاری، همواره در صدد «بازنمایی» شرایط بی‌قراری اجتماعی برای پاسخ‌گویی مناسب به بحران‌های موجوداند. از آنجا که گفتمان‌ها به بازنمایی و تبیین شرایط بی‌قراری در جهت بازسازی آرمانی فضای اجتماعی می‌پردازند و از طریق

مفصل‌بندی دوباره دال‌های متزلزل، در پی ایجاد عینیت‌های اجتماعی می‌باشند، ویژگی‌های اسطوره‌ای به خود می‌گیرند. بنابراین، شرایط عینی شده و جامعه شکل یافته، خود یک اسطوره متجسم است. مادام که اسطوره‌ها در شرایط بحرانی شکل می‌گیرند، سوژه‌ها نیز ظهور می‌یابند. اما زمانی که اسطوره و گفتمان تحقق پیدا می‌کند، سوژه در ساختار منحل می‌شود. در این صورت، «سوژه» به «موقعیت سوژه» فروکاسته می‌شود و در فضای اسطوره‌ای ظاهر می‌گردد. اما گفتمان‌ها پس از عینیت یافتن، رو به افول می‌گذارند.

ارنستو لاکلاو^۱ ادعان می‌نماید که بازنمائی و تبیین فضای اجتماعی نیازمند شکل‌گیری شرایطی می‌باشد که لزوماً واجد وجه استعاره‌ای و اسطوره‌ای است. به همین جهت، دو فضا وجود دارد: یکی «فضای بازنمایی شده» (فضای اجتماعی موجود)، دوم «فضایی که بازنمایی می‌شود» (فضای گفتمانی که به صورت آرمانی ساخته شده است). حوزه اسطوره‌ای که به واسطه سوژه‌ها ساخته می‌شود، شکل منطقی مشابهت با ساختار موجود را ندارد، بلکه جایگزین ساختار موجود است که خصوصیت کارکرد اسطوره‌ای را تشکیل می‌دهد. در واقع، فضای اسطوره‌ای به‌عنوان بدیل منطقی گفتمان ساختار مسلط مطرح می‌شود (Laclau, ۱۹۹۰: ۶۱).

نظریه استعاره‌ای گفتمان ریشه در عدم امکان بازنمائی ناب واقعیت اجتماعی دارد، زیرا واقعیت پیچیده و متکثر است و آن را نمی‌توان مطابق واقع بازنمائی کرد. به همین جهت، باید به استعاره و اسطوره رو آورد که با واقعیت فاصله دارد. تقاضاها، منافع و بحران‌های متنوعی که همواره در جامعه وجود دارند برای بازنمائی، بایستی وجه استعاره‌ای^۲ به خود بگیرند و زمینه‌ساز نظم نو و مفصل‌بندی جدید گردند. در هر حال، فاصله میان واقعیت و اسطوره همیشه وجود خواهد داشت که علاوه بر ظهور گفتمان‌های تازه، بستری برای شکل‌گیری اسطوره‌های جدید خواهد شد. روند استعاره‌ای شدن با مفهوم «دال‌های خالی^۳» رابطه اساسی دارد. دال‌های خالی بیانگر چیزی هستند که غایبند و بازنمائی وضع مطلوب و آرمانی را بر عهده دارند. مثلاً در شرایط بی‌نظمی «وضع طبیعی»، هابز در جستجوی «نظم» به مثابه «دالی» است که نشان از امر غایب دارد.

۱- Ernesto Laclau

۲- Metaphoric

۳- Empty Signifiers

برای تبدیل یک اسطوره به گفتمان مسلط دو ویژگی مهم لازم است: اول قابلیت دسترسی^۱، یعنی در دسترس بودن گفتمان در زمینه و موقعیتی که گفتمان دیگری خود را به صورت جایگزین نشان نداده باشد. دوم قابلیت اعتبار^۲، یعنی اینکه اصول پیشنهادی گفتمان باید با اصول بنیادین جامعه سازگار بوده و شأن خود را در هماهنگی با آنها بدست آورد. وجه استعاری گرچه موجب تقویت گفتمان می‌شود، اما منبع ضعف آن نیز تلقی می‌گردد. در صورتی که گفتمان تقاضاها و بی‌قراری‌های اجتماعی را سامان و پاسخ بگوید، تسلط خود را حفظ می‌کند و در غیر این صورت، رو به زوال می‌رود و دچار انحطاط می‌شود. در موارد ذیل می‌توان ظهور و سقوط گفتمان‌ها را انتظار داشت:

- ۱- گسترش بحران ارگانیک و تضعیف گفتمان مسلط سنتی.
 - ۲- حضور گفتمان رقیب در صحنه که داعیه و پتانسیل حل بحران موجود را داشته باشد.
 - ۳- جلوه برتری یک گفتمان بر گفتمان‌های دیگر به گونه‌ای که به تصور اجتماعی^۳ مبدل شود.
 - ۴- قابلیت ایجاد نظم اجتماعی جدید به واسطه گفتمان.
- برخی از تحلیل‌گران نقش اسطوره را در شکل‌گیری گفتمان ضروری تلقی می‌کنند، چون گفتمان فاقد اسطوره، گفتمان بسته شده‌ای است که در آن هیچ نوع بی‌قراری و تحول راه ندارد و هیچ فضایی را برای بازنمایی باقی نمی‌گذارد (Laclau & Mouffe, ۲۰۰۱: ۱۸۷). آنها استدلال می‌کنند که جامعه پدیده نامکمل و دائماً در حال بازسازی است. بنابراین، گفتمان نیز واجد همین خصوصیات است. گفتمان با وجه استعاری و اسطوره‌ای جنبه‌های کمالی که هنوز غائب و تحقق نیافته‌اند را مطرح می‌کند، اما این نکته را نباید مغفول گذاشت که جامعه محصول تصمیم‌های عاملان و کارگزاران اجتماعی محدود و ناکامل است و هیچگاه نیل به کمال ابدی محقق نخواهد شد. بنابراین، به سامان کردن و کمال بخشیدن‌های افلاطونی، هابزی و مارکسی به جهت اینکه از ماهیت سیاسی عمل اجتماعی چشم می‌پوشند، به نتایج معقول در جهت حل بی‌قراری‌ها و بحران‌های جامعه نمی‌رسند.

۱- Availability

۲- Credibility

۳- Social Imagination

نظریه‌های جدید گفتمان بر این نکته تأکید می‌کنند که باید مقوله سوژه منسجم و کارگزار خودآگاه را رها کرد و به پراکندگی گفتمانی و تکثر موقعیت‌های سوژه اذعان نمود، از اتکاء مفرط بر «هویت تام» و «تفاوت‌های ناب» اجتناب نمود، شکاف میان قدرت، دانش و حقوق را در نظر گرفت و بازی هژمونی را نیز جدی انگاشت (فوکو، ۱۳۷۹: ۱۴).

گفتار سوم: نقدهای نظریه گفتمان

آنگونه که مطرح شد، نظریه گفتمان اخیراً در حوزه‌های آکادمیک مطرح گردیده است و در برخی جوامع حتی به گونه اجمالی هم به تحلیل‌های اجتماعی و فلسفی آن پرداخته نشده است. به هر تقدیر، بحث نظریه گفتمان با وجود اینکه به لحاظ متدولوژی جاذبه‌هایی به وجود آورده، و از طرفدارانی برخوردار گردیده، مورد نقدهایی نیز واقع شده است. نقدهای وارد بر نظریه گفتمان در دو ساحت مورد بحث قرار می‌گیرد: نقدهای فلسفی و نقدهای اجتماعی و سیاسی.

الف) نقدهای فلسفی

منتقدین فلسفه‌گرا دو ادعای اساسی را درباره مفروضات نظریه گفتمان مطرح می‌کنند: یکی اینکه رویکرد این نظریه رویکردی آرمان‌گرایانه است؛ دوم اینکه این نظریه به ورطه نسبی‌گرایی افتاده است. ادعای نخست توسط برخی منتقدین واقع‌گرا صورت گرفته است که معتقدند نظریه گفتمان همه چیز را به تفکر یا زبان تقلیل می‌دهد. در پاسخ باید گفت، اگر به مفهوم آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی توجه کنیم که اولی قائل به تقلیل واقعیت به مفاهیم و ایده‌هاست و دومی قائل به وجود واقعیتی جدا و مستقل از ایده‌ها، از آنجا که نظریه گفتمان وجود یک واقعیت خارج از فکر ما را انکار نمی‌کند، به واقع‌گرایی نزدیک‌تر است تا آرمان‌گرایی. اما دو ادعای این نظریه با واقع‌گرایی تفاوت پیدا می‌کند: یکی اینکه هیچ قلمرو فراگفتمانی برای پدیده‌های معنادار وجود ندارد، دوم اینکه قلمرو مستقل پدیده‌ها تعیین کننده معانی آنها نیست. نظریه گفتمان بر خلاف واقع‌گرایی، این ایده را طرح می‌کند که پدیده‌ها برای معنادار شدن باید بخشی از چارچوب گفتمانی وسیع‌تر باشند، در صورتی که واقع‌گرایان اذعان می‌کنند

که معانی را نمی‌توان به قلمرو فراگفتمانی پدیده‌ها یا به دامنه‌ای از نظرات و برداشت‌های ذهنی تقلیل داد و ساده کرد. در رابطه با تفاوت دوم، نظریه گفتمان برخلاف واقع‌گرایی، با گرایش‌های پسامدرنیستی‌اش، همواره مدعن به تغییرات مستدام و پی‌درپی می‌باشد که ثبات معنایی گفتمان‌ها را بدنبال ندارد و گفتمان‌ها اغلب در مقابل تغییر آسیب پذیرند (هوارت، ۱۳۷۸: ۲۱۵).

در خصوص ادعای نسبی‌گرائی، هر چند نظریه گفتمان نابنیادگراست و به حقیقت بنیادین واقعی بودن دانش و باورهای ما را تضمین نماید باور ندارد، اما این بدان معنا نیست که همچون نسبی‌گرایان، هر باور نسبت به عنوانی خاص را به خوبی باور دیگر بدانند. بستگی هویت موضوعات به گفتمان‌های خاص، بدین معنا نیست که نتوان هیچ‌گونه قضاوتی در مورد صحت و سقم قضیه‌های موجود در این گفتمان‌ها انجام داد. صحت و سقم قضیه‌ها به استحکام و مجاب‌کنندگی ادعاهایی بستگی دارد که درون جامعه‌ای از اقدام‌کنندگانی که در یک گفتمان مشترکند، صورت می‌گیرد. این به معنای باقی ماندن در پارادایم «حقیقت» و پذیرش این موضوع که می‌توان یک موضع فراتاریخی در مورد تمام چارچوب‌های مفهومی موجود اتخاذ نمود، نیست. طبق رویکرد گفتمانی، ما بخشی از سنت و گفتمان ویژه هستیم و برای سهم‌گیری در گفتمان بایستی جنبه‌های آشکار و نهان روابط مشرف بر آنرا در نظر بگیریم و نباید از روند تغییر و تجدید که از شاخصه‌های عمده جامعه بشری است، چشم‌پوشیم. پارادایم حقیقت همه‌زمانی و همه‌مکانی متکی بر «یکنواختی و کساد» (فایرابند، ۱۳۷۵: ۴۰۰)، دیگر پاسخگوی تحولات اجتماعی معاصر نمی‌باشد؛ زیرا رویکردهای فراتاریخی و حذف احتمالات در رابطه با فهم پدیده‌ها، علاوه بر اینکه منطقی به نظر نمی‌آیند، واجد سویه‌های جزم‌اندیشانه‌اند که سد راه توافق‌های عقلانی با بعد تاریخی قرار می‌گیرند.

ب) نقدهای اجتماعی - سیاسی

منتقدین نظریه گفتمان در حوزه های اجتماعی - سیاسی معتقدند که نظریه گفتمان سه مشکل مهم را باعث می‌گردد: پراکندگی و بی‌ثباتی ساختارها و روابط اجتماعی، کنار نهادن ایدئولوژی و تضعیف ارزش انتقادی آن، ناتوانی یا بی‌میلی در تحلیل نهادهای سیاسی و اجتماعی.

در مورد مشکل نخست؛ بعضی از منتقدین ادعا می‌کنند که نظریه گفتمان به جهت اینکه وجود قیود مادی در اقدامات و اعمال اجتماعی و سیاسی را نمی‌پذیرد و به شرایط محدود کننده گفتمان‌ها توجه کافی ندارد، اراده‌گراست^۱. این رویکرد تأکید زیادی بر احتمالات کنش، تحول و عدم تعیین‌کنندگی دارد. اما مدافعان وجود محدودیت‌هایی بر امور ممکن را انکار نمی‌کنند و از دید آنها، هر گفتمان شامل مجموعه‌ای از محدودیت‌ها نسبت به دامنه رفتارهای ممکن است. به همین جهت، همواره گزینه‌های مشخصی را به عنوان گزینه‌های نادرست، بی‌معنا یا نامتناسب به کنار می‌نهند و در حاشیه قرار می‌دهند. در این حالت، ممکن است ساختارها تضعیف شوند، اما به صورت کلی در معرض نابودی قرار نمی‌گیرند.

در مورد مشکل دوم؛ بعضی از منتقدین ادعا می‌کنند که لبه انتقادی نظریه گفتمان با انکار ایدئولوژی بعنوان شکلی از «آگاهی نادرست» کند شده است. از منظر این عده، در نظریه گفتمان ایدئولوژی به عنوان مجموعه‌ای از بازنمایی‌ها که ماهیت واقعی چیزها را کدر و نامشخص می‌کنند تلقی گردیده است. این بدان معناست که هیچ امکانی برای انتقاد از گفتمان‌های موجود باقی نمی‌ماند. ولی مدافعان معتقدند که مفهوم ایدئولوژی در رویکرد گفتمان کنار گذاشته نمی‌شود، هر چند این مفهوم بر بنای تمایز دوگانه علم-ایدئولوژی، یا درستی- نادرستی، بنا نشده است. از ایدئولوژی برای حرکت به سوی انسداد کلی گفتمان‌ها استفاده می‌شود. یعنی از آن در جهت شناسایی امری در خارج از گفتمان، یا «دیگری» استفاده نمی‌شود. از سوی دیگر، نظریه گفتمان ادعای تحقیقات «مبتنی بر واقعیت» و «فاقد ارزش آ» را ندارند، بلکه به کار گیرندگان آن در موقعیت ساخت گفتمانی ویژه‌ای قرار گرفته و به‌عنوان عاقلان شناسا به حضور خویش ادامه می‌دهند. بنابراین، نقش ایدئولوژی را به عنوان انگیزه

۱- Voluntaristic

۲- Free Value

حرکت به سوی بستگی گفتمان نفی نمی‌کنند و از نقش آن چشم نمی‌پوشند (هوارت، ۱۳۷۸: ۲۱۵).

در مورد مشکل سوم؛ عده‌ای از منتقدین بر مشکلاتی که الگوی گفتمان در تحلیل سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و اجتماعی با آن روبروست تأکید دارند. هر چند این ادعا تاحدودی صحیح است و تحلیل‌های گفتمانی خیلی کم به بررسی نهادها و سازمان‌های اجتماعی پرداخته‌اند، اما صورتبندی‌های گفتمانی نسبتاً تثبیت شده مانند بوروکراسی‌ها، دولت‌ها، احزاب سیاسی همواره موضوعات مشروع تحلیل گفتمان بوده‌اند. دیدگاه گفتمان رویکردهائی را که با اشاره به قوانین فراتاریخی و عینی توسعه تاریخی به تبیین نهادهائی همچون دولت می‌پردازند، و نیز رویکردهائی که به نهادها به عنوان سوژه‌هائی که دارای منافع و توانائی‌های ذاتی هستند نگاه می‌کند، را قویاً انکار می‌کند. این دیدگاه به ارائه منابع مفهومی بدیل برای قابل فهم ساختن نهادها و سازمان‌ها می‌پردازد. در اینجا نهادها به مثابه گفتمان‌های ته نشین شده^۱، مفهومی‌سازی شده‌اند، یعنی گفتمان‌هائی که در نتیجه رفتارهای سیاسی اجتماعی، نسبتاً دائمی و پابرجا شده‌اند. تحلیل چنین نهادهائی صرفاً با نگاه ذهن‌گرایانه صورت نمی‌گیرد و تفاوت‌هایشان نادیده گرفته نمی‌شود، بلکه این نهادها با توجه به چارچوب عوامل، سیر تحولات و سیالیتهای متنوع به فهم در می‌آیند.

نتیجه‌گیری

نظریه گفتمان با اینکه ریشه در دیدگاه‌ها و سنت‌های نظری گذشته دارد، اما رویکرد نسبتاً جدیدی در تحلیل‌های بین رشته‌ای^۲ علوم اجتماعی است. آنگونه که در این مقاله آمد، این نظریه از زبان‌شناسی دوسوسور و مردم‌شناسی لئواشتراس آغاز می‌شود و با اتکاء به دیدگاه‌های آنتونیو گرامشی و لویی آلتوسر، وارد مرحله مهمی گردیده و با تأثیرپذیری از نظریات تأویل‌گرایی و هرمنوتیک با نظریه‌پردازی‌های علمای پسامدرن همچون میشل فوکو، ژاک دریدا، منطوق و صورتبندی‌های جدید را می‌آزماید و برای تحلیل شکل‌گیری هویت‌ها در جوامع، قابلیت و

۱- Sedimented

۲- Interdisciplinary Analysis

کارآیی خود را به نمایش می‌گذارد. از این رو، این نظریه در فهم روابط اجتماعی و چگونگی تحول آنها برای فرآیندهای اجتماعی، سیاسی مانند تضادها و کشمکش‌ها میان نیروهای غیریت‌ساز و مقاومت آفرین (گلدمن، ۱۳۷۶: ۵) و در جهت شکل‌گیری معنای اجتماعی، نقش مهمی قائل است.

هر چند که در نظریه گفتمان غالباً به شرح و بسط فرضیه‌های فلسفی و مفاهیم نظری توجه شده است، اما مطالعات کاربردی و تجربی عدیده‌ای براساس چارچوب نظری گفتمان در حوزه علوم اجتماعی در حال ظهور است. ژاکوب تورفینگ^۱ در کتاب «دولت، اقتصاد و جامعه»، آنا ماری اسمیت^۲ در اثرش تحت نام «گفتمان راست جدید درباره نژاد و جنسیت»، آلتا جی. نوروال^۳ در مجموعه مقاله‌هایش زیر عنوان «گفتمان و اساسی‌سازی آپارتاید» و لاکلا و موفه در متنی به نام «پندار دموکراتیک رادیکال»، دیدگاهشان را در چارچوب نظریه کاربردی گفتمان ارائه نموده و نشان می‌دهند که چگونه با به کارگیری این نظریه، انگاره‌هایمان با توجه به امکانات معنایی و زیبایی‌شناسی متن سامان می‌یابند و پندارهای مطلق‌گرایانه و فاقد بعد تاریخی به جهت اینکه پاسخگوی پیچیدگی تحولات نیستند، کنار گذاشته می‌شوند.

نظریه گفتمان، زبان، قدرت، ایدئولوژی، سیاست و جامعه را به هم پیوند می‌زند و عرصه پویایی از تحلیل پدیده‌های سیاسی و اجتماعی بدست می‌دهد. تار و پود زبان چنان ما را در بر گرفته و چنان در زبان غوطه‌وریم که از تأثیرات عمیقی که ممکن است بر حیات اجتماعی ما داشته باشد غافلیم. تاریخ، دین، فرهنگ و سیاست در زبان جاری است. در پرتو نظریه گفتمان می‌توان تأثیرات زبان را در حیات سیاسی و اجتماعی ملت‌ها بازشناخت. نظریه گفتمان از هنگام ورود به میدان مباحث نظری، تأثیرات عمیقی بر نظریه‌پردازی پیرامون زبان، قدرت و اجتماع داشته است. این نظریه پتانسیل‌های زیادی برای تحلیل سازوکارهای جریان قدرت در جوامع مختلف، بویژه جامعه ما دارد و می‌تواند افق‌های نوینی از شناخت پدیده‌های سیاسی و اجتماعی فراروی ما قرار دهد.

۱- J. Torfing

۲- Anna Marie Smith

۳- Alletta J. Norval

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ابراهیمی دینانی، غلام حسین (۱۳۸۶). *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*. تهران: طرح نو.
- ابوزید، نصر حامد (۱۹۸۲). *الاتجاه العقلي في التفسير*. بیروت: دارالتنوير.
- احمدی، بابک (۱۳۸۰). *ساختار و هرمنوتیک*. تهران: گام نو.
- اشتراوس، کلود لئو (۱۳۸۰). *اسطوره و تفکر مدرن*، ترجمه فاضل لاریجانی و علی جهان پولاد. تهران: فرزانه.
- آسابرگر، آرتور (۱۳۷۹). *روش‌های تحلیل رسانه‌ها*، ترجمه پرویز اجلالی. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- پالمر، ریچارد (۱۳۸۲). *علم هرمنوتیک*، ترجمه سعید حنائی کاشانی. تهران: هرمس.
- پین، مایکل (۱۳۸۰). *لکان، دریدا، کریستوا*، ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز.
- تایشمن، جنی، وایت، گراهام (۱۳۷۵). *فلسفه اروپائی در عصر نو*، ترجمه سعید حنائی کاشانی. تهران: مرکز.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۸۲). *گذار از مدرنیته: نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا*. تهران: هرمس.
- دریغوس، هیوبرت (۱۳۷۶). *میشل فوکو، فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشرنی.
- دوسوسور، فردینان (۱۳۷۸). *دوره زبان‌شناسی عمومی*، ترجمه کورش صفوی.
- سجودی، فرزانه (۱۳۷۰). *مبانی ساخت‌گرایی در زبان‌شناسی*. تهران: هرمس.
- ضمیران، محمد (۱۳۷۹). *ژاک دریدا و متافیزیک حضور*. تهران: هرمس.
- ضمیران، محمد (۱۳۸۲). *نیچه پس از هایدگر، دریدا و دلوز*، تهران: هرمس.
- عضدانلو، حمید (۱۳۷۵). «درآمدی بر گفتمان یا گفتمانی درباره گفتمان»، *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۱۰۴-۱۰۳.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰). *گفتمان و جامعه*، تهران: نشرنی.
- فایرابند، پاول (۱۳۷۵). *بر ضد روش: طرح نظریه آنارشیستی معرفت*، ترجمه مهدی قوام صفری. تهران: انتشارات فکر روز.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته پیراو و دیگران. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

فوکو، میشل (۱۳۷۲). «قدرت در رازبینی و راست‌گویی»، ترجمه عزت‌ا... فولادوند، مجله نگاه نو، آذر و دی.

کوزنزهوی، دیوید (۱۳۸۰). فوکو در بوته نقد، ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز. گلدمن، لوسین و دیگران (۱۳۷۶). جامعه، فرهنگ، ادبیات، ترجمه محمد جعفر پوینده. تهران: نشر چشمه.

لاکاتوش، ایمره (۱۳۷۴). علم و شبه علم، دیدگاهها و برهان‌ها: مقاله‌هایی در فلسفه علم و فلسفه ریاضی، ترجمه شاهپور اعتماد. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

لاکلاو، ارنستو (۱۳۷۷). «گفتمان»، ترجمه حسین‌علی نوذری، فصلنامه گفتمان، شماره صفر، بهار. لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۰). وضعیت پست مدرن: گزارشی درباره دانش، ترجمه حسین‌علی نوذری. تهران: گام نو.

مک دانل، دایان (۱۳۸۰). مقدمه بر نظریه گفتمان، ترجمه حسین‌علی نوذری. تهران: فرهنگ گفتمان.

نوریس، کریستوفر (۱۳۸۵). شالوده‌شکنی، ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز. هادسون، ویلیام دانالد (۱۳۷۸). ویتگنشتاین، ترجمه مصطفی ملکبان. تهران: گروس. هوارت، دیوید (۱۳۷۸). «نظریه گفتمان»، در: دیوید مارش و جری استوکس، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب) منابع عربی

ابوزید، نصر حامد (۱۹۸۲). الاتجاه العقلي فی التفسیر. بیروت: دارالتنوير.

ج) منابع انگلیسی

Foucault, Michel (۱۹۸۰). **The History of Sexuality: An Introduction**, Trns.

By Hury Robert, New York: Vintage Books.

Jorgensen and Philips (۲۰۰۲). **Discourse Analysis**. London: Sage.

Laclau and Mouffe (۲۰۰۱). **Hegemony and Socialist Strategy**. London: Verso.

Rorty, Richard (۱۹۸۰). **Philosophy and the Mirror of Nature**. Oxford: Basil Blackwell.

Worth, Richard Beards (۱۹۹۶). **Dridda and Politics**. London: Rout ledge.